



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

بعد از بررسی لغوی و مفهوم‌شناسی غنا، به ادله غنا پرداخته شد و پس از آن، تشبیهات و فروع مربوط به بحث غنا را دنبال نمودیم که یکی از این تشبیهات، مربوط به شش استثنایی بود که فرض استثنای آن از ادله حرمت غنا مطرح شده بود و بررسی شد. حدود بیست فرع، نکته و تشبیه دیگر نیز در ذیل بحث غنا وجود دارد که تا به اکنون، سه عنوان از آن را مورد بحث قرار داده‌ایم.

## تشبیه چهارم

فرع چهارم آن است که ترجیع علاوه بر آنچه ما گفتیم، یکی از دو مفهوم مقوم غنا است. صوت مرجع مطرب یا بنا بر نظر دیگر، صوت مرجع مناسب مجالس لهو و دره‌رحال، ترجیع از مفاهیم مقوم غنا است که هیچ تردیدی در آن نیست. حال اگر صدایی حتی مناسب مجالس لهو یا طرب‌انگیز هم باشد؛ ولی در آن ترجیع نباشد، مفهوم غنا آن را نمی‌گیرد؛ چون در مفهوم غنا ترجیع وجود دارد و ترجیع هم بر خلاف مفهوم اطراب و این‌ها که ممکن است نسبی باشد، یک مفهوم نسبی نیست؛ زیرا ترجیع یعنی آنچه صدا از حالت گفتگوی طبیعی و وضع عادی بیرون بیاید و نوعی تارهای صوتی با این صدا بازی کند و نوعی رفت‌وبرگشت و تموج در صدا ایجاد شود که این مفهوم، مفهوم نسبی نیست و این روشن است.

## بررسی دو نظریه در باب نسبت مفهوم ترجیع و حُسن با یکدیگر

### الف: نظریه اول (نظریه آقا رضا اصفهانی)

اما نسبت این مفهوم مرجع، با مفهوم حُسن چیست؟ در اینجا دو نظریه وجود دارد. نظر اول، این است که این صوت مرجع، نوعی صوت حسن است منتهی، صوت حسن تقسیم می‌شود به صوت حسنی که در آن ترجیع نیست و صوت حسن دیگری که در آن ترجیع هست. این یک نظر است که بعضی این‌طور فرموده‌اند و لذا در تعریف غنا نیز، قبل از این‌که مرجع بگویند، حسن هم می‌آورند و حُسن را از مفاهیم مقوم می‌دانند. مثلاً مرحوم حاج آقا رضا اصفهانی که جزء معاصرین بوده‌اند و رساله جدایی هم دارند که در مجموعه رساله‌های کتب غنا نیز چاپ شده است و حضرت امام هم در کتاب خودشان از او نقل کرده و در مفهوم غنا از ایشان متأثر هستند، از جمله آقایانی است که می‌گویند، حسن هم در مفهوم غنا مأخوذ است و در واقع، ترجیع که می‌گوییم، حُسن هم در او ملحوظ است.



## ب: نظریه دوم

### ثمره دو نظریه مطرح در بحث

ثمره این دو نظر؛ یعنی این که آیا ترجیح در مفهوم حسن، مأخوذ است یا مأخوذ نیست، (به عبارت بهتر، حسن در مفهوم ترجیح، مأخوذ است یا مأخوذ نیست؟) در این نکته ظاهر می شود که اگر فرض بگیریم که یک صوت مرجعی باشد که حالت طرب هم ایجاد کند و اصلاً زیبا نباشد؛ ولی حالت طرب را ایجاد می کند، حال اگر چنین چیزی مفروض شود آن وقت، این دو نظر، دارای ثمره است. برای این که ممکن است صوتی حالت مرجع و اطراب داشته باشد؛ ولی حسن نداشته باشد که در اینجا، از نظر زیبایی شناختی صوت حسن به حساب نمی آید؛ ولی در او ترجیح است و بنا بر آنچه بعد خواهیم گفت، اطراب فعلی و شدنی در او هست. اگر چنین چیزی وجود داشته باشد آن وقت، این دو نظر ثمره دارد؛ برای این که آنچه می گوید حسن دخیل در مفهوم هست آنگاه این صوت، علی رغم این که مرجع و مطرب است؛ ولی حسن نیست؛ ولی آن که می گوید حسن دخیل در ترجیح نیست آن وقت، این صوت هم مشمول مفهوم غنا می شود. فرض می گیریم که این طور باشد و البته شاید هم باشد؛ گرچه که این نکته در کلمات واضح نیست؛ اما حقیقت مسئله این است که ممکن است، صدایی که حسن هم برایش صدق نکند، حالت ترجیح داشته باشد و این البته هست؛ یعنی ترجیحی که مساوق با حسن نیست؛ یعنی ممکن است که صدا، رفت و آمد داشته باشد و حالت طنین و تموج در آن باشد؛ ولی زیبا نباشد که در این صورت، اگر اطراب هم در او فرض شود مرجع و مطرب بوده و از حسن جدا می شود و ثمره پیدا می کند که بگوییم مفهوم حسن هم در اینجا دخالت دارد یا ندارد. به عنوان مثال، ممکن است آوازه خوانی ای باشد که زیبا به حساب نمی آید؛ ولی یک نوع حالت غیرعادی در شخص ایجاد کند و این امکان پذیر است. البته این که می گوییم، حسن مأخوذ در ترجیح نیست، لازم نیست که حتماً نکره باشد؛ بلکه ممکن است بر صوتی عنوان منکر و نکره صدق نکند؛ ولی حسن هم نیست؛ اما در عین حال، حالتی از خوشی و طرب را ایجاد کند. اگر چنین چیزی باشد آن وقت، این ظهور دارد و ظاهراً فرض هم داشته باشد.

### بررسی مبنای مسئله از منظر مفهوم شناسی و نظر آیت الله اعرافی

سؤال، مبنای قصه از نگاه مفهوم شناسی چیست؟ به نظر می آید که اگر ما مبنا را کلمات لغویین قرار دهیم و احیاناً فقهای هم که به نحوی آن ها هم مفهوم عرفی را می گویند، حسن، مفهوم مقوم آن طوری نباید باشد و در هیچ یک از کتب لغت هم اسمی از حسن برده نشده است و در مفهوم مرجع هم اسمی از حسن وجود ندارد و فرض می گیریم که اطراب هم ملازم با حسن نیست؛ بنابراین، اگر اطراب را ملازم با حسن نبینیم، هیچ نام و نشانی در کلمات لغویین و حتی فقها و



آن‌هایی که وارد مفهوم‌شناسی شده‌اند، از آن وجود ندارد. بلی! تنها معدودی از آقایان مانند، مرحوم اصفهانی که به نحوی آن را در رساله‌شان بیان کرده‌اند و به نحوی امام هم آن را پذیرفته‌اند و إلاً غیر این‌ها، کسی مفهوم حُسن را در مفهوم غنا مأخوذ نکرده است. بلی! اگر کسی به این رسید که اطراب بدون حسن؛ ولو حسن مائی نمی‌شود آن وقت، از باب این‌که این با آن ملازم است، می‌تواند در مفهوم بگوید؛ ولی این‌که به‌طور مستقل کسی بگوید که حسن در این مأخوذ است، نه فقها و نه لغویین؛ هیچ‌کس، چنین چیزی را نگفته است. البته جز یکی، دو نفر از معاصرین که چنین چیزی را در تحلیلشان آورده‌اند و چیز خاصی نیست؛ بنابراین، اگر فرض کنیم اگر اطرابی بدون حسن هم باشد متصور باشد، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که حسن، مأخوذ در مفهوم غنا است. بلی! اگر اطراب، مساوق و ملازم با حسن باشد و مصداقی جز صوت حَسَن نداشته باشد آن وقت، مفهومش باز هم مأخوذ نیست؛ به علت این‌که چون ملازم با آن هست، هر جا غنا باشد آن هم هست؛ اما نه از باب تدخُل در مفهوم؛ بلکه از باب ملازمه عینی و خارجی؛ ولی در مفهومش ظاهراً مأخوذ نمی‌باشد. البته اگر در نهاییه و ابن اثیر باشد، فرق می‌کند.

توجه: استاد در جلسه بعد (جلسه ۸۵) از این نظرشان عدول می‌کنند!

### تنبيه پنجم

فرع پنجمی که باید به آن پرداخت و از جمله مباحث مربوط به اطراب است، همان بحث لغت‌شناسی واژه اطراب است. در لغت‌شناسی ما وقتی واژه اطراب را بررسی کردیم، گفتیم که بنا بر آنچه در قاموس و لسان العرب آمده است و در مصداق الکرامه و این‌ها نیز به مشهور نسبت داده شده که مشهور فقها آن را صوت مطرب می‌دانند، می‌گفتیم که اطراب باید در مفهوم مأخوذ باشد و اطراب که مأخوذ شد آن وقت، سراغ این نکته می‌رفتیم که اطراب به معنای مطلق تحسین و ترجیح است که مرحوم شیخ این را احتمال داده‌اند که اطراب به معنای ترجیح است و چیزی غیر از آن نیست یا قیدی اضافه بر آن دارد این هم می‌گفتیم قدر متیقن را باید بگیریم این چیزی است که مرحوم شیخ دارند. نکته پنجم این است که ما اطراب را در مفهوم غنا اخذ کردیم؛ برای این‌که گفتیم، این مفهوم حداقل در غیر از معاصرین، در قاموس و لسان العرب آمده است و در کلمات فقها هم صاحب مصداق الکرامه و بعضی بزرگان به فقها نسبت داده‌اند که مقصود از غنا صوت مطرب است و معلوم است که فقها که در اینجا می‌گویند، مراد صوت مطرب است و کلام فقها نیز در نگاه مفهوم‌شناسی، همان کلام عرف و لغویین است و همین کلام فقها را عده‌ای از معاصرین هم گفته‌اند؛ بنابراین، همان‌طور که این اطراب در کتب اصیل لغت آمده و به مشهور فقها نسبت داده شده است، ما نیز باید اطراب را در مفهوم اخذ کنیم؛



حتی اگر بگوییم که دو مفهوم دارد، بدون اطراب یا با اطراب در اینجا، باید قدر متیقن را بگیریم و بگوییم که اطراب در آن مأخوذ است.

## بررسی دو مطلب در باب لغت‌شناسی واژه اطراب

### مطلب اول

در اینجا دو نکته برای ما مهم است. نکته اول اینکه در دو، سه مورد از کتب اصیل لغوی قید اطراب آمده است و در کلمات فقها نیز آمده است و کلمات فقها نیز از حیث این که لغت‌شناسی می‌کنند و مفهوم عرفی را می‌گویند، برای ما مستند است.

### مطلب دوم

اما نکته دوم آن است که اطراب گاهی، به معنای مطلق ترجیع می‌آید و گاهی به معنای ما یوجب الخفه فی الانسان می‌آید که در مصباح المنیر آمده است. در اینجا هم مثل مرحوم شیخ فرموده است که اگر اطراب آمده است، ترجیعی در آن هست و بعضی بزرگان معاصر هم به این سمت تمایل پیدا کرده‌اند؛ درحالی که به نظر می‌آید که باید اطراب را حمل بر معنای افعال از طرب بگیریم و معنای ظاهری‌اش در اینجا به معنای ایجاد طرب است و اگر هم به ترجیع، اطراب می‌گویند، از باب این است که آن موجب طرب می‌شود و از باب اسم معلول را بر علت گذاشتن است و مقام معظم رهبری هم این نکته مرحوم شیخ را در درسشان می‌پذیرفتند که به نظر می‌آید، این مطلب تمام نباشد و اطراب به معنای اولیه و عادی‌اش؛ یعنی ما یوجب الطرب و حملش بر معنای ترجیع، وجهی ندارد؛ گرچه به این معنا هم به کار رفته است؛ ولی آن، یک حالت مجازی دارد.

## استدلال کلام در مقام حاضر و نظر آیت‌الله اعرافی

اگر این را هم نگوییم و بگوییم که اطراب دو معنا دارد، یکی معنای ترجیع دارد و یکی هم معنای ترجیعی که موجب خفتی در روح دیگری می‌شود و حالت بی‌خودی در دیگری ایجاد می‌کند و دو معنا هم داشته باشد، ما باید قدر متیقن را بگیریم و غنا که می‌گوییم، باید اکثر قیود را در آن أخذ کنیم؛ زیرا نمی‌دانیم که معنای ترجیع، مطلق است یا چیز اضافه‌ای هم دارد. در اینجا که تحریم می‌کند، حتماً باید معنای اقل را بگیریم؛ یعنی اکثر قیوداً را در مبنای مشترک لفظی بین اقل و اکثر بگیریم و لذا این هم یک مطلب است که أخذ قید اطراب در معنای غنا، لا بد منه است و این همان نکته‌ای است که من در جلسه خصوصی‌ای که خدمت مقام معظم رهبری داشتم، عرض کردم منتهی، نشد به جایی برسیم. ایشان قبول نفرمودند و من هم قبول نکردم.



## جمع‌بندی کلام در باب مفهوم‌شناسی واژه اطراب

### اولاً

اولاً، کلام ما این است که مفهوم اطراب، در کتب لغت آمده و در کلمات فقها هم به آن اشاره شده است و این چیزی نیست که بشود از آن دست برداشت. از طرف دیگر هم اگر اطراب، دو معنا حتی اکثر هم داشته باشد، ما اولاً می‌گوییم که معنایش، ما یوجب الطرب است و به ترجیح هم که اطراب می‌گویند، از باب تسمیه سبب به اسم مسبب است.

### ثانیاً

ثانیاً، اگر این را هم نگوییم، مشترک لفظی است و در مقامی که تحریم روی مفهومی آمده است و شبهه مفهومی که می‌شود، باید آن را بگیریم که قدر متیقن است و قید بیشتری دارد که این هم ترجیحی می‌شود که اطراب هم دارد و لذا به نظر ما پایه این بحث، پایه محکمی است؛ بنابراین، در مفهوم غنا ما طرب را باید حتماً روی منطقی که عرض کردم، أخذ کنیم و مفصل توضیح دادم که مشترک لفظی بین اقل و اکثر که شد، باید قدر متیقن را بگیریم و حکم در قدر متیقن اثر دارد، اگر حکم، اباحه است، باید آنچه قید کمتر دارد را بگیریم؛ ولی اگر الزام هست، باید آنچه قیود بیشتری دارد را بگیریم. این نکته دقیق و مهمی بود که عرض کردم و در اینجا هم همان صدق می‌کند؛ بنابراین، ما با تمام قاطعیت از این دفاع می‌کنیم که قید اطراب در مفهوم غنا، مأخوذ است و اما این که مناسب للهو و این‌ها هم مأخوذ است یا نه! باید درباره‌اش صحبت کنیم؛ چون مفهوم لغوی نبود. این مطلب، با این منطقی است که تشریح کردم. این مطلب پنجمی است که بیان کردیم.

### تنبیه ششم

تنبیه و فرع ششم این بحث است که وقتی می‌گوییم، مرجع مطرب؛ یعنی «ما یوجب الطرب»، طرب را باید بفهمیم. طرب، آن است که خفتی در نفس ایجاد می‌کند؛ خفة الطرب النفس لشدة السرور أو الحزن. اینجا نیز در تعریف طرف، حالت بی‌خودی‌ای که ناشی از شدت سرور است، در همه کلمات آمده است؛ یعنی شادی فوق‌العاده‌ای که به خاطر آن، شخص از خود بی‌خود می‌شود؛ یعنی مقداری از حالت طبیعی بیرون می‌رود. اصل در اینجا، حزن و سرور است و در بعضی کتب، سرور دارد. در بعضی منابع، لشدة الحزن أو السرور آمده است.

### سؤال

مفهوم طرب، شادی صرف را در برمی‌گیرد یا شامل حزن نیز می‌شود؟



بنابراین، طرب دو نوع مفهوم دارد؛ یعنی گاهی به مفهوم شادی می‌آید و گاهی به معنای شادی و حزن با هم می‌آید و هر دو را می‌گیرد آن وقت، در اینجا سؤال می‌شود که اطرابی که در مفهوم غنا مأخوذ است، با توجه به این که دو جور معنا شده است و بعضی آن را اختصاص به سرور داده‌اند و شدت سرور موجب خفت را و خفت حاصل از شدت سرور را طرب می‌گویند و حزن را نیاورده‌اند و سوی دیگر نیز بعضی، لشدة السرور أو الحزن را با یکدیگر آورده‌اند، در اینجا چه باید بگوییم؟ توجه کنیم که در اینجا نیز، دوباره تردید پیدا شد؛ زیرا در لغت ما دو جور مفهوم درباره لغت اطراب داریم. اول، سرور و دوم، سرور و حزن هر دو.

## پاسخ

جواب آن است که در اینجا نیز، مناسبت با حکمش همین است که باید قدر متیقن را بگیریم؛ یعنی بگوییم، فقط آنچه شادی‌آفرین است در مفهوم غنا دخیل است یا آن غنائی که ما می‌گوییم بین خاص و عام که می‌شود، ما باید اخص را بگیریم؛ یعنی در غیر آنچه را که شادی ایجاد می‌کند که عبارت از حزن باشد، شک داریم؛ یعنی شبهه مفهومی است و نمی‌دانیم، آن هم داخل در این مفهوم می‌شود یا نمی‌شود و چون شبهه مفهومی است، نمی‌توانیم بگوییم که شمول دارد و لذا رجوع به اصول عملیه می‌کنیم. در لغت دو جور گفته‌اند. بعضی فقط سرور را گفته‌اند و بعضی سرور و حزن را با هم گفته‌اند. چون دو جور گفته‌اند، مانده‌ایم که تعریف دوم را بگیریم که دامنه حرمت أوسع می‌شود یا شادی تنها را بگیریم که دامنه حرمت أضیق می‌شود. در اینجا هم چون شبهه، شبهه مفهومی است، مانند وقتی است که می‌گوید عدالت، اجتناب از صغیره است یا کبیره؟ کبیره را می‌دانیم و صغیره را شک داریم بنابراین، شبهه مفهومی می‌شود و صغیره را نمی‌گیرد و رجوع به اصول عملیه می‌کنیم. در اینجا هم همین طور است. قاعده اقتضا می‌کند که ما قدر متیقن را بگیریم که در مفهوم، همان اصوات مرجعی است که شادی غیرمتعارفی ایجاد می‌کند. به نظر می‌آید که ما باید اقل را بگیریم و بیش از آن مشکوک بوده و به خاطر شبهه مفهومی‌ای که دارد، جای تمسک به اصول است. این هم یک مطلب راجع به اطراب که به نظر می‌آید که باید صرف شادی‌ها را بگیریم.

## بحثی پیرامون جواز صوت حزن‌آور در مرثی و عزاداری‌ها

حال از این مطلب، به آن نکته‌ای برمی‌گردیم که دیروز می‌گفتیم که در مرثی و این‌ها اگر صوت، صوت شادی‌آور نباشد و صوت حزن‌آور باشد، معلوم نیست که مشمول ادله غنا باشد. بلی! اگر واقعاً وقتی طرف مصیبت می‌خواند آن صدا، تولید شادی می‌کند منتهی، مفهوم مصیبتی را در آن قرار داده است، این اشکال دارد؛ اما اگر خود کیفیت صوت، حزن‌آور باشد که نوعی از کیفیات صوتیه داریم که طبعش این است که طرف را غم‌زده می‌کند، در اشکال داشتنش بحث است. در مفهوم غنا، صوت ملحوظ است.



## تنبیه هفتم

### نظریه آیت‌الله اعرافی

بحث بعدی در اطراب که این را قبلاً در مفهوم‌شناسی غنا گفته‌ایم و در اینجا، از نگاه دیگری می‌خواهیم به آن بپردازیم، آن است که اطرابی که در اینجا می‌گوییم، مساوی و مساوق با مفید للشهوه نیست. برای این‌که شادی همیشه، شادی‌های شهوانی به معنای جنسی نیست؛ بلکه شادی‌های دیگر هم داریم که اصلاً از مقوله جنسی نیست؛ مانند عمده همین موسیقی‌های موجود که طرب و شادی ایجاد می‌کند؛ ولی از مقوله امور جنسی به حساب نمی‌آید؛ بنابراین، اگر کسی سؤال کند که آیا در غنا، افاده للشهوه و تهییج شهوانی مقصود است؟ به نظر می‌آید که خیر! آنچه در مفهوم داریم، اطراب است و حتی آنچه بعضی فرموده‌اند که قید غنا، آواز مناسب مجالس لهو باشد، باز هم همه مجالس لهو، مجالس شهوانی نیست؛ مانند آن‌که مجلس لهوی است که عیش و نوش می‌کند، بدون این‌که بحث شهوانی باشد و این‌طور نیست که طرب، شادی، لهو و امثالهم، مسابق با شهوت باشد. مراد ما از شهوت جنسی در اینجا، شهوت جنسی به معنای خاص است که عرف می‌گوید، نه شهوت جنسی‌ای که فروید می‌گوید که بر اساس آن، همه اعمال افراد کوچک و بزرگ را بر آن تطبیق می‌دهد. شادی همیشه یک نوع عیش و نوش دارد؛ ولی نه عیش و نوش جنسی. خیلی وقت‌ها افراد دور هم جمع می‌شوند و می‌خوانند و کیف دنیا می‌کنند، بدون این‌که در عالم شهوت بروند. حال، چنانچه شهوت بر او اضافه شد و تهییج شهوانی بود، این عنوان جدیدی است. بلی! افرادی مثل مرحوم فیض و این‌ها بنا بر یک احتمال می‌خواستند بگویند که خود غنا حرمت ندارد و حرمتش تنها از باب این است که مسیر شهوت و این‌هاست که ما و مشهور آن را نمی‌گوییم. در بحث قبلی گفتیم که حزن را نمی‌گیرد و کیفیت مفرح را شامل می‌شود و اطراب مفرح مشمول حکم است منتهی، این مفرح لازم نیست که مفید للشهوه باشد؛ بلکه مفرح؛ ولو در غیر مقوله شهوت به معنای خاص جنسی. در اینجا، حرمت دارد و مفهوم غنا آن را می‌گیرد. ولو شادی‌ای ایجاد می‌کند که از مقوله شهوانی نیست؛ ولی چون طبعش این است که بی‌خودی ایجاد می‌کند و از حالت عادی بیرون می‌برد، دارای اشکال است. می‌توان گفت که در این موارد، شهوت به معنای عام حاکم می‌شود.

## تنبیه هشتم

بحث مهم دیگری که قبلاً به آن اشاره کرده‌ایم و باز به شکل دیگری مطرح می‌کنیم، این است که در اطراب، اطراب فعلی مقصود است یا اطراب شأنی؟ یک وقت هست که این خوانندگی و آوازخوانی که انجام می‌گیرد، بالفعل دارد طرب ایجاد می‌کند و طرب هم همان شدت سرور است که خفت و بی‌خودی را در شخص ایجاد می‌کند. بالفعل این حالت را



ایجاد می‌کند؛ اما یک وقت هست که اطراب، شأنیت این امر را که خفت و شدت شادی ایجاد کند را دارد؛ به طوری که اگر جایی باشد که سایر شرایط فراهم باشد و اوضاع مناسب باشد، طبعاً جمعی را به این حال درمی‌آورد؛ ولی الان در فلان موقعیت این تأثیر را ندارد. حال یا به خاطر اینکه تکرار شده یا به خاطر این که عوامل مزاحمی وجود دارد که نمی‌گذارد طربی در او ایجاد شود و اگر هم تأثیری دارد، ممکن است از طریق آرامشی باشد که در او ایجاد می‌کند؛ ولو آرامش تخیلی؛ ولی این طور نیست که خفت و شدت سروری باشد و این نوع مقوله‌ها در آن نیست؛ ولی این صدا از صداهایی است که در حالت‌های عادی و طبیعی، همان وضع را برای افراد ایجاد می‌کند.

## نظر مشهور فقها

این سؤال مهمی است که در اینجا وجود دارد و غالب فقها، دومی را می‌گویند که ملاک، شأنیت اطراب است. در همین استفتائاتی که از معاصرین در این مسئله می‌شود، معمولاً می‌گویند که ملاک، شأنیت است. مرحوم شیخ نیز در مکاسب، همین شأنیت را مطرح کرده‌اند. این استفتائات، در مجموعه چهار، پنج جلد رسائل که راجع به غنا جمع شده است، جلد آخرش استفتائات معاصرین آمده است که خیلی جالب است و جمع‌آوری مناسبی انجام شده است و در آنجا معمولاً جواب داده شده است که مراد از اطراب؛ یعنی ما له شأنیة ایجاد الطرب و شأنیت الاطراب، نه این که فعلیة الاطراب باشد. این را غالباً این طور می‌گویند؛ اما احتمال اول هم هست.

## بررسی مبنای مسئله مذکور

### جهت اول

باید ببینیم که مبنای قصه چیست و چه مبنا و پایه‌ای وجود دارد تا بر اساس آن حکم دهیم و بگوییم که اطراب فعلی می‌خواهد و همین الان باید این حالت را ایجاد کند؛ به حیثی که اگر این حالت را ایجاد نکند، حرمت نیست. یا این که نه! مراد شأنیت اطراب است و الان هم که ایجاد نمی‌کند، حرام است؛ ولو این که بالفعل، ایجاد طرب نکند. این موضوع را باید از دو جهت بررسی نمود. جهت اول، این است که باید ببینیم که لغت، اطراب را چگونه معنا می‌کند. تعریف لغت عبارت است از خفة تعرض الانسان لشدة الحزن أو السرور که ما لشدة سرورش را قبول کردیم. این خفة تعرض الانسان لشدة السرور، مقصودش، خفة فعلیه است یا شأنیه را هم می‌گیرد؟ پس یک بحث این است که در مفهوم لغت چه مفهومی مأخوذ است و در مفهوم لغت، فعلیت است یا شأنیت است؟ و ممکن است کسی بگوید که مفهوم مطرب لغویاً؛ یعنی ما له شأنیة ایجاد الطرب یا این که در لغت، فعلیت دارد. این یک بحث است، اگر بخواهیم از منظر مفهوم‌شناسی لغوی آن را بررسی نماییم. این یک مطلب است که اولاً باید مفاهیم را حمل بر فعلیت کنیم.



## جهت دوم

مطلب و جهت دوم آن است که با قطع نظر از تعریف لغوی، این مفهوم که در دلیل اخذ می‌شود، از نظر عرفی چه برداشتی از این می‌شود؟ در این مرحله هم باز اصل در عناوین این است که حمل بر همان فعلیت شود و این هم یک قاعده است.

## بررسی اصل و قاعده اولیه در مسئله

اصل در عناوین این است که حمل بر فعلیت شود و هر عنوانی که در دلیل اخذ می‌شود، باید حمل بر فعلیت شود. وقتی می‌گویید، أعتق الرقبة المؤمنه، یعنی این رقبه، باید بالفعل هم رقبه و هم مؤمنه باشد. حمل عناوین بر امور شأنی، خلاف اصل است و اصل این است که عناوین، حمل بر امور فعلی می‌شود؛ بنابراین، هم در مفاهیم لغوی، وقتی لغت می‌گوید این‌طور است، ظاهرش فعلیت است و هم در مرحله بعد، وقتی در سیاق دلیل قرار می‌گیرد، اصل در عناوین، حمل بر فعلیت است و این خودش اصلی اصولی است؛ یعنی عناوینی که در ادله می‌آید، فعلی است و نمی‌شود بگوییم که اگر این‌طور بود، می‌توانست این حالت را ایجاد کند یا این وضع را داشت. خیر! بلکه وقتی می‌گویید، رقبه یا مؤمن و عالم که در اکرم العالم می‌گویید، عالم یعنی کسی که بالفعل عالم است و کسی که شأنیست عالم دارد را نمی‌گیرد. این یک اصل است؛ گرچه در اصول هم مفروض گرفته شده است؛ اما جای بحث دارد؛ ولی واضح است منتهی، چیزهای واضح اگر مستقل بحث شود، فروعاً خوبی پیدا می‌کند. این مطلب در اصول بحث نشده است و مناسب است که در اصول، اصالةالفعلیه فی العناوین، مورد بحث قرار بگیرد. این یک اصل است؛ ولی در مواردی، ممکن است قرائنی و شواهدی وجود داشته باشد که ما را از اصل بیرون ببرد.

## بررسی استثنائات خلاف قاعده اصلی و اثر و ثمره آن در بحث حاضر

اصل، فعلیت در عناوین است؛ ولی جاهایی ممکن است، حالت استثنائی پیدا کند. ربما يقال به این‌که در مطرب و اطراب نیز همین‌طور است؛ یعنی عرف وقتی می‌گویید که این صوت مطرب است؛ یعنی این کیفیت در شرایط مناسبی که با او جمع می‌شود، طرب ایجاد می‌کند. حال چنانچه شرایط عوض شد و طرب ایجاد نشد، ربما يقال به این‌که عرف در این نوع موارد، با آنچه در مفهوم عالم است، تفاوت قائل می‌شود؛ برای این‌که وقتی می‌گوییم اکرم العالم، عرف می‌گوید که عالم در اینجا، عالم شأنی است که استعداد خوب دارد و همه چیز آماده است؛ برای این‌که اگر دو روز درس بخواند به سرعت بالا می‌آید، عرف باز هم نمی‌گوید که این عالم است؛ بلکه می‌گوید، عالم شأناً نه فعلاً؛ ولی مطرب؛ یعنی آنچه اگر سایر شرایط هم جمع و مرتب باشد، موجب شادی می‌شود و همین وضع کیفیت در شرایط دیگر آمده است که الان شادی ایجاد نمی‌کند؛ ولی اگر همین را در آن شرایط ببریم، می‌بینیم که شادی ایجاد می‌کند. ممکن است کسی بگوید که



در اینجا شأنیت کافی است؛ یعنی عرف می‌گوید که این صوت، مطرب است و یک مقداری اینجا با آن مورد عالم تفاوت دارد. حال، یا به خاطر خود مفهوم طرب است یا وقتی که حالت مشتقی پیدا می‌کند و صوت مطرب می‌شود؛ چون گاه حالت مشتقی، معنا را از ماده متفاوت می‌کند که این مطلب در بحث مشتق هم آمده است. این بعید نیست؛ یعنی فرمایشی که فقها دارند که مطرب را مطرب شأنی می‌گیرند بعید نیست بگوییم که در اینجا، یک نوع ارتکازات و مفاهیم عرفی وجود دارد که مطرب که گفته می‌شود؛ یعنی ما فيه شأنیت الطرب و ما شأنیت الاطراب و این بعید نیست؛ گرچه اصل همان است و در اذکار هم اصل آن است منتهی، دلیل دارد که می‌گوید «ولو كان قليلاً»، می‌گوید، قلیلش که مسکر نیست؛ ولی در عین حال، می‌گوید صادق است. حال در اینجا باید تأمل شود؛ ولی بعید نیست که «صوت مطرب» عرفاً؛ یعنی آنچه شرایطی دارد که می‌تواند ایجاد طرب کند؛ به خاطر این که از نظر مفاهیم عرفی، فکر می‌کند که این طور هست؛ یعنی فعلیت را در صوت مطرب أخذ نمی‌کند. قطعاً سایر عوامل بی دخالت نیست؛ ولی باید یک حالت طبیعی باشد.

### نظر آیت‌الله اعرافی در مسئله

اگر بخواهیم طبق قواعد نظر دهیم، باید بگوییم اصالة الفعلیه و اگر هم شکی در اینجا عارض شود، همان اصلی را که بحث‌های قبلی می‌گفتیم باید بگوییم؛ یعنی باید قدر متیقن را بگیریم و بگوییم که مراد، طرب فعلی است؛ ولی یک مقداری در ذهن آدم این ظهور قوی است که عرف که صوت مطرب را می‌گوید، شأنیت اطراب را برای صدق اطراب، کافی می‌داند و لذا اگر کسی بخواهد در مقام فتوی باشد، باید بگوید که طرب فعلی حرام است و در طرب شأنی هم قائل به احتیاط واجب شود. عرف، ارتکازات ما است؛ یعنی وقتی فکر می‌کنیم که صوتی مطرب است؛ یعنی آنچه شأنیت آن حالت در این صوت علی‌الاصول وجود دارد، صوت مطرب و صوت مرجع مطرب است. عرف؛ یعنی به ذهن می‌چسبد که بگوییم مطرب، ما له شأنیت الطرب. مثل این که ما شأنیت العلم را عالم نمی‌گوییم؛ ولی در بعضی چیزها، گاهی مشتق هم دارد. بعضی جاها، در صدق مشتق، شأنیت هم کافی است؛ ولی بعضی جاها نیست. فکر می‌کنم که اینجا، از آن مشتق‌هایی است که در ماده یا مشتق، شأنیت را هم عرف کافی بداند. البته اگر تردید کنیم، اصل فعلیت است و اصل این است که قدر متیقن را بگیریم؛ ولی اگر اطمینانی به طرب پیدا شود که غالب فقها هم این طور می‌گویند، بعید نیست که این را بگوییم و اگر کسی بخواهد در مقام فتوا باشد، باید بگوید احتیاط واجب در آن است که از طرب شأنی پرهیز نماید.